



بسم الله الرحمن الرحيم

بررسی استدلال به آیات برای طهور بودن ماء

کلام در آیاتی بود که گفته شده، از آن آیات استفاده می شود ماء بجمیع اقسامه طهور است یعنی طاهر و مطهر است. بعضی به آیه مبارکه ﴿و انزلنا من السماء ماء طهورا﴾ استدلال کرده اند. عرض شد: در این آیه به وجوهی مناقشه شده که عمده دو وجه است. وجه اول این است: این آیه مختص به مانی است که نازل من السماء است. و کآن فقط ماء المطر را شامل می شود و اما غیر ماء المطر - که سایر اقسام ماء مطلق است - را نمی گیرد. بلکه این آیه تمام اقسام ماء المطر را هم نمی تواند بگیرد. یعنی از این آیه نمی شود استفاده کرد جمیع اقسام میاه که منتسب به سماء هستند، طهور هستند. چون مانی که در این آیه مبارکه ذکر شده، نکره است و توصیف شده به این که آن ماء طهور است. ﴿و انزلنا من السماء ماء طهورا﴾ از آسمان نازل کردیم آبی را که طهور است. و در نکره در سیاق اثبات، عموم نیست به آن نحوی که در علم اصول ذکر شده است. بلکه در اصول کلامی است که نکره اگر در سیاق نفی شد، از آن عموم استفاده می شود بالوضع او بالاطلاق. و لکن مسلم است نکره ای که در سیاق اثبات واقع می شود، دلالتی بر عموم

ندارد. پس مناقشه اولی این بود که این آیه، تمام میاه را نمی‌گیرد بلکه مختص به ماء السماء است و نسبت به ماء السماء هم عمومی ندارد.

مناقشه ثانیه این بود: ظهور، بر وزن فعول، صیغه مبالغه است و صیغه مبالغه اگر مجردش لازم باشد مثل المقام که طَهَّرَ است یعنی پاک شد مبالغه‌اش این می‌شود که خیلی پاک شد. اما دیگر دلالت ندارد بر این که نسبت به متنجس یا از حدث مطَهَّر است. دلالتی بر مطهریت، ندارد.

نازل شدن تمام آبها از آسمان و مطهریت آنها

أما المناقشة الاولى: صاحب حدائق (قده) از مناقشه اولی جواب داده است به این که تمام المیاه نازل من السماء هستند. هر آبی که در زمین است، تمامش نازل من السماء هستند. به این معنا بعضی الایات و هم بعضی روایات دلالت می‌کنند.

در آن آیه مبارکه که می‌فرماید: ﴿و انزلنا من السماء ماء بقدر فاسکناه فی الارض و انا علی ذهاب به لقادرون﴾^(۱) فرموده در این آیه مبارکه دلالت هست بر این که میاه در زمین، نازل من السماء هستند. وجهش هم چنین است: این که می‌فرماید: ما از آسمان ماء نازل کرده‌ایم و آن را در زمین ساکن قرار دادیم، میاهی که ساکن در زمین هستند، اینها نازل من السماء هستند. در آن ذیلش ﴿و انا علی ذهاب به لقادرون﴾ اشاره به این است که اگر این ماء از بین برود، بشر بدون ماء می‌ماند. اگر این ماء که نازل من السماء است، را خداوند از بین ببرد - تهدید است که ما تمکن داریم که این را از بین ببریم - ظاهر آیه این است که بشر بلا ماء می‌ماند.

بعد فرموده است: در ذیل این آیه مبارکه در تفسیر قمی هست که امام علیه السلام کَانَ فرموده است: این آبی که نازل و ساکن در زمین کردیم، آنهار و عیون و آبار است. بئر نازل من السماء است. عیون باقسامها نازل من السماء هستند. انهاری که هست نازل من

السماء هستند. دیگر بحار را ذکر نفرموده است و لعل برای این است که بحر از شطوط و انهارى که به آن می‌ریزد، تشکیل شده است. کان در این روایت مبارکه دلالت هست بر این که مانی که هست، کَلَش نازل من السماء است. پس این آیه مبارکه ﴿و انزلنا من السماء ماءً طهوراً﴾ تمام میاه را می‌گیرد چون تمام میاه، من السماء هستند.

بعضی‌ها - در تنقیح هست - این جواب صاحب حدائق را تکمیل فرموده‌اند. کان نقصی که در این استدلال هست که تمام المیاه من السماء هستند را تکمیل کرده، فرموده‌اند: اگر ما بگوییم که میاه ابتداءً مخلوق فی الارض بوده، بعد بخار شده و دوباره به صورت باران می‌آید. اما آن وقتی که خداوند متعال میاه را خلق کرد، میاه را در زمین خلق کرده است. بعد به اشراق الشمس اینها تبخیر می‌شوند و به صورت مطر از آسمان می‌آیند. اینجور نیست که ﴿و انزلنا من السماء ماءً﴾ معنایش این باشد که تمام میاه مخلوق در آسمان بوده‌اند و از آسمان به زمین آمده‌اند. فرموده است: اگر کسی این حرف را بزند، جوابش این است که ما قبول کردیم که این میاه، مخلوق فی الارض بوده‌اند. این که خداوند می‌فرماید: ﴿و انزلنا من السماء﴾ مراد این است که و انزلنا امر ماء را چون آنچه که هست امرش از آسمان نازل می‌شود. مثل آیه دیگر می‌شود که ﴿و انزلنا الحديد فیہ بأس شدید﴾^(۱) معلوم است حدید به صورت حدید از آسمان نمی‌آید، بلکه مخلوق فی الارض است. اما این که می‌فرماید: ﴿و انزلنا الحديد فیہ بأس شدید﴾ معنایش این است که امرش از آسمان می‌آید. در آیه دیگر خداوند متعال فرموده است: ﴿و ان من شیء الا عندنا خزائنه﴾^(۲) هیچ چیزی نیست که یکی هم ماء است، الا این که خزائنش پیش ما است و در دنباله می‌فرماید: ﴿و ما ننزله الا بقدر معلوم﴾ به اندازه معلومی آن را نازل می‌کنیم.

پس اگر مراد از ﴿و انزلنا من السماء ماءً طهوراً﴾ خود آب نباشد که از آسمان آمده، یعنی امرش از آسمان آمده است. امر تمام میاه، از آسمان نازل شده است، بدان جهت

است، از «علی بن یقظین، عن عمرو بن ابراهیم، عن خلف بن حماد عن محمد بن مسلم» سند صحیح است «قال: سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: قال الله عز و جل: و انزلنا من السماء ماءً مبارکاً. قال: لیس من ماء فی الارض الا و قد خالطه ماء السماء». هیچ آبی در زمین نیست مگر این که ماء السماء به آن مخلوط شده است. معلوم می شود تمام میاه، ماء السماء نیستند. ماء فی الارض هست، در مقابل ماء السماء.

و الحاصل: این معنی را که تمام میاه در آسمان مخلوق شده اند و از آسمان به زمین آمده اند، نمی توانیم اثبات کنیم، لا بالروایة و لا بالآیات. بله فی الجملة آب از آسمان نازل می شود، اما این که تمام میاه مطلق که موجود فی الارض هستند من البحار و غیر ذلك، همه این ها خودشان از آسمان نازل شده اند، این را نمی توانیم از این آیات و روایات استفاده کنیم.

و اما آن که صاحب حدائق فرمودند: در آیه «و انزلنا من السماء» مراد امر آن است مثل «و انزلنا الحديد فيه بأس شدید» این کان درست نیست. چون در آیه «و انزلنا الحديد فيه بأس شدید» کلمه «سما» نیست. «و انزلنا من السماء الحديد فيه بأس شدید» نیست. «و انزلنا الحديد فيه بأس شدید» است. در معنای نزول، از آسمان آمدن نخواهیده است. حديد خودش مخلوق فی الارض است با وجود این، اطلاق کلمه «انزل» صحیح است مثل آیه مبارکه که می فرماید: «هو الذي انزل السكينة فی قلوب المؤمنين»^(۱) یعنی «خلقنا». سکینه از آسمان نیامده. این مخلوق در قلوب مؤمنین است. کلمه «انزل» دلالت بر این ندارد که از آسمان آمده است. می گویند: «انزله علی حکم الامیر» معنایش این نیست که از آسمان آمد. «انزله علی حکم الامیر» یعنی واگذار کرد به او که هر چه بخواهد حکم کند. «و انزلنا الحديد فيه بأس شدید» یعنی «خلقنا الحديد فيه بأس شدید» معنایش همین است. مثل «انزل السكينة فی قلوب المؤمنين». و اما آیه دیگر که «و ان من شيء الا عندنا خزائنه» بود، این به آسمان مربوط نیست.

«عندنا» یعنی تحت قدرت و سیطره ما است «ما من موجود و ما من شیء الا» این که تحت سیطره ما است «و ما ننزله الا بقدر معلوم» معنایش این است که از آن شیء خلق نمی‌کنیم مگر آن اندازه معلومی که مقتضای حکمت است.

پس این آیات هیچ دلالتی ندارد که خود میاه از آسمان می‌آید یا امرشان از آسمان می‌آید. امرشان از آسمان می‌آید هم در این آیات نیست. بلکه در قدرت و سیطره خداوندی است، مثل ﴿انزل السکینه فی قلوب المؤمنین﴾ و مثل ﴿انزلنا الحديد فيه بأس شديد﴾ و امثال ذلك.

و کیف ما کان: این اشکال را چنین جواب دادن، به این که تمام میاه از آسمان آمده‌اند، پس این آیه مبارکه ﴿و انزلنا من السماء ماء طهوراً﴾ همه میاه را می‌گیرد: این را نمی‌توانیم تصدیق کنیم.

بله؛ چیز دیگری می‌شود گفت و آن این است که این مائی که طهور است و از آسمان می‌آید، غالباً این ماء را در حال نزول از آسمان استعمال نمی‌کنند. بعد از این که در غدیران و در ظروف و امثال ذلك جمع شد و یا جاری شد، استعمال می‌کنند و طهوریت دارد. در حال نزول هم طهور است، خواهیم گفت و لکن بعد از این که نازل شد و در ظرفی یا در یک گودی مستقر شد، نه‌ری، شطی را تشکیل داد، آن را استعمال می‌کنند، پس طهور می‌شود و مطهر می‌شود.

وقتی که این آیه مبارکه اینها را گرفت، این آبی که در روی زمین هست و اصلش از آسمان آمده، ولو فعلاً به صورت نهر است، و لکن به صورت غدیران است، گودی است که پر از آب مطر شده است، وقتی که آن آیه مبارکه اینها را گرفت و صحیح است که به اینها بگویند: ماء السماء است، دیگر قطعاً فرقی ما بین این آب و میاه دیگری که فرضاً، مخلوق در ارض هستند، نیست. بعد از استقرار ماء مطر، بعد از این که ماء مطر در ظرفی، در نه‌ری و امثال ذلك مستقر شد، احتمال فرقی ما بین این ماء و میاه دیگر نیست. این معنی را می‌شود گفت.

اما این جهت که گفته شد: ماء در این آیه مبارکه نکره است، صاحب حدائق جواب

فرموده است: این ماء نکره نیست، بمعنی الجنس است. معنایش این نیست که ﴿و انزلنا من السماء ماءً طهوراً﴾ یک آب طهوری را از آسمان نازل کردیم، معنایش این نیست. برای این که این آیه مبارکه در مقام بیان نعمت بر بشر است و آن که با نعمت بر بشر مناسبت دارد، معنای نکره نیست، معنای جنس است. مثل این که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فيهما فاكهة و نخل و رمان﴾^(۱) ولو فاكهة و نخل و رمان به صورت نکره هستند و لكن معنای نکره‌ای مراد نیست. با امتنان مناسبت ندارد که در بهشت یک خرما هست! یک دانه انار هست! این معنی محتمل نیست بلکه مراد جنس است. اینجا هم به برکت این که مقام، مقام امتنان است ﴿و انزلنا من السماء ماءً طهوراً﴾ یعنی مائی را که آن ماء، جنسش طهور است.

عدم دلالت آیه محل بحث بر حکم ماء

ما این جهت از این جواب را قبول داریم که جنس ماء در آیه مبارکه مراد است قطعاً. نکره محتمل نیست. جنس مراد است، معنایش این است که جنس مائی را که آن جنس طهور است. و لكن کلام این است که نمی‌توانیم بگوییم که از این آیه مبارکه استفاده می‌شود آن جنس الماء علی اطلاقه طهور است. چون این آیه مبارکه در مقام بیان حکم الماء نیست. در مقام بیان خود ماء است که خداوند نعمتش را بر بشر ذکر می‌فرماید که ماء طهور را ما خلق کردیم. در مقام انعام خداوند است که بر بشر نعمت گذارده است. در مقام بیان حکم شرعی ماء نیست.

و یکی از مقدمات حکمت که در اصول ذکر شده است که باید باشد تا به اطلاق تمسک کنیم این است که مولا در مقام بیان همان حکم باشد. اگر در آیه مبارکه این جور بود که «و انزلنا من السماء ماءً و الماء طهور» عیبی نداشت، می‌گفتیم: دوتا حکم را بیان می‌فرماید. یک حکم که حکم شرعی است، طهوریت الماء است، یکی هم نعمتش را بر

بشر بیان می‌کند که آب را بر شما نازل کردیم که این حکم را دارد.

اگر دو تا حکم بود، می‌گفتیم: ظاهر خطاب دو تا حکم است، نسبت به حکم ثانی که «الماء طهور» یا «و هو طهور» مثل «و انزلنا الحديد فيه بأس شديد» آن «بأس شديد» حکم شرعی نیست. اگر حکم شرعی بود و می‌فرمود: «و انزلنا الماء و هو طهور». با «و هو طهور» حکم دیگر برای ماء می‌فرمود، می‌گفتیم: این حکم اصلش این است که در مقام بیان است و در مقام بیان تفضّل هم هست، با همدیگر تنافی ندارند. ولكن چون ظاهر آیه شریفه این است که طهور، وصف ماء است. وصف ظاهرش این است که او مفروغ عنه است. آن را فقط برای این مائی که هست، آورده‌اند که معرف ماء، توضیح ماء، یا تنويع ماء - فرقی نمی‌کند - باشد. «و انزلنا من السماء ماء طهورا» ظاهرش فقط این است که این آیه مبارکه در مقام بیان تفضّل علی العباد است به انزال مائی که آن ماء طهور است. اما این که آن ماء، علی الاطلاق طهور است، یا یک قیدی دارد؟ این آیه در مقام بیان آن نیست. ممکن است یک قیدی داشته باشد که ماء باید کر باشد کما این که همین طور است. ماء اگر خودش متنجس شد، ماء قلیل که آن را پاک نمی‌کند، باید ماء کر پاک کند. اگر ادله خارجی دیگر نبود، ما بودیم و این آیه مبارکه، از این آیه شریفه آن سته اقسامی که صاحب عروه برای ماء مطلق ذکر فرمود - الجاری و النایع غیر الجاری و المطر و البثر و القلیل و الكثير - را استفاده نمی‌کردیم که تمام اینها طهور هستند. این از این آیه مبارکه استفاده نمی‌شود برای اینکه گرچه از ماء، جنس مراد است، نکره نیست، ولكن این آیه شریفه در مقام بیان حکم ماء نیست. مثل سایر مطلقاتی می‌شود که حکم بر جنس بار می‌شود، چون در مقام بیان آن حکم است به اطلاق تمسک می‌کنیم. و اما حکمی بر جنس بار شد ولكن در مقام بیان آن حکم نبود، آن جا به اطلاق تمسک نمی‌کنیم. اینجا هم همین جور است. «و انزلنا من السماء ماء طهورا» چون در مقام بیان حکم شرعی ماء یعنی مطهریت ماء نیست، لذا نمی‌توانیم به اطلاقش تمسک بکنیم.

پس طهور بودن ماء، یعنی مطهر از حدث و خبث بودن آن، طهور به معنای شرعی، که ان شاء الله به توضیحش می‌رسیم، این مال تمام اقسام الماء و تمام اقسام ماء نازل من

السماء است، یعنی قیدی ندارد ماء علی الاطلاق چه قلیل چه کثیر، مطهر از حدث و خبث است، لکن از این آیه استفاده نمی‌شود. چون آیه می‌گوید: هر مائی، مطهر از حدث و خبث است، اما با چه قیدی؟ به حد کثر برسد یا رسیدن لازم نیست؟ در مقام بیان این نیست و چون در مقام بیان این نیست، تمسک به اطلاق نمی‌شود.

شرط تمسک به اطلاق

حکمی که می‌خواهیم بگوییم: این حکم ثابت بر این موضوع است، بلا قید، فرقی نمی‌کند، این حکم بر نفس طبیعی الموضوع اینما وجود، بار می‌شود، این احتیاج به مقدمات حکمت دارد که ثابت کنیم که این حکم که بر این طبیعت جعل شده، چون مولی در مقام بیان این حکم بود و اگر قیدی داشت، بیان می‌کرد و می‌توانست هم قید را بیان بکند و نکرده، پس معلوم می‌شود حکم برای طبیعت است. این مقدمات در ما نحن فیه جاری نیست چون خداوند متعال در مقام بیان مطهریت ماء از حدث و خبث نیست بلکه در مقام تفضّل و انعامش به ناس است که ماء را از آسمان نازل کرده، مائی که ظهور است. این وصف است. این حکم آخر یا خبر از حکم آخر نیست که «و انزلنا من السماء ماء و هو طهور» تا بگوییم حکم دیگر است. این وصف در این آیه ذکر شده و احتیاج به مقدمات حکمت دارد و مقدمات حکمت هم در ما نحن فیه جاری نیست چون آیه در مقام بیان نیست لذا نمی‌توان به اطلاقش تمسک کرد. عمده این اشکال است.

علی هذا، این آیه تمام میاه را می‌گیرد که اینها ظهورند. اما علی الاطلاق یا طهوریت قیدی دارد که باید به حد کثر برسند مثلاً؟ از این جهت، این آیه مبارکه اطلاق ندارد. پس ملخص کلام در مقام این شد که از آن اشکال اول، جواب داده می‌شود و لکن این عمومیت الماء را به معنای این که هر مائی در هر حالی مطهر از حدث و خبث است، این جهت و این خصوصیت اطلاق از این آیه مبارکه استفاده نمی‌شود.

اما مناقشه ثانیه که ظهور در ما نحن فیه مبالغه است و در جایی که مبالغه در اصل مبدء، لازم باشد، مبالغه در آن مبدء لازم است که معنای ظهور روی این حساب، می‌شود

خیلی پاک. «و انزلنا من السماء ماءً طهوراً» یعنی و انزلنا من السماء مائی را که آن ماء
خیلی پاک است و به این معنی، دلالتی بر مطهریت از حدث و خبث ندارد.

عدم دلالت طهور در آیه محل بحث بر مبالغه

از این اشکال جواب گفته شده است: اگر ما قبول کردیم ظاهر صیغه مبالغه در جایی
که مبداء لازم باشد، مبالغه در آن مبداء لازم است، اگر این را هم قبول کردیم، اینجا قطعاً
طهور به معنای خیلی پاک نیست. اینجا این طهور قطعاً صیغه مبالغه نیست برای این که
اگر طهور معنایش خیلی پاک باشد، خیلی پاک است یعنی چه؟ یعنی پاک است دیگری.
خیلی پاک بودن معنایش چیست؟ اگر طهور به معنای طاهر باشد دیگر اختصاص به ماء
ندارد، تمام اشیاء توصیف می‌شوند به طهور. الثوب طهور، الخشب طهور، هر چیزی،
همه اشیاء پاک هستند. «کل شیء طاهر» می‌شود. نجاسات معینات هستند. همه اشیاء پاک
هستند. این که قطعاً به معنای پاکی نیست. بدان جهت بالوجدان می‌بینیم که طهور به
خشب و ثوب و فرش و امثال اینها اطلاق نمی‌شود. پس معلوم می‌شود طهور به معنای
طاهر نیست. این خیلی پاک است یعنی چه؟ ممکن است کسی بگوید خیلی پاک است
یعنی نجس نمی‌شود.

بعضی‌ها - در تنقیح هم هست - فرموده‌اند: شدت و ضعف در امور اعتباریه راه ندارد.
در امور تکوینیه ممکن است شدت و ضعفی باشد. این برف خیلی سفید است، مثلاً پنبه
خیلی سفید است، آن یک جسم دیگر سفیدی‌اش کمتر است. مثل بیاض و سواد که از
امور تکوینیه عینیة خارجییه است، می‌تواند شدت و ضعف را قبول کند، اما امور اعتباریه،
قابل شدت و ضعف نیستند. مثلاً در ملکیت و زوجیت نمی‌توان گفت: ملکیتش شدید یا
ضعیف است. این امور اعتباریه که یکی از آنها هم طهوریت ماء است، پاک بودن، مراد
پاک بودن شرعی است، آن طهارت شرعی است که یکی از احکام است در مقابل
نجاست. این طهارت شرعی که یکی از امور اعتباریه است، اصلاً شدت و ضعف
بر نمی‌دارد. معنی ندارد که بگوییم: آب خیلی پاک است. اصلاً امور اعتباریه و منه الطهارة

در مقابل نجاست، قابل شدت و ضعف نیست.

ما می‌گوییم: این جواب، جواب درستی نیست برای این که امور اعتباریه هم قابل شدت و ضعف است. چه کسی گفته: شدت و ضعف مختص به امور تکوینیه خارجییه است؟ امور اعتباریه هم شدت و ضعف دارد منتها شدت و ضعف اینها مثل اصلشان اعتباری است. مثلاً شما تعظیم را ملاحظه کنید. تعظیم، امر اعتباری است. کسی از در وارد می‌شود، یک کسی از جایش یک خرده تکان می‌خورد، این تعظیم است برای او. سلام می‌گوید، تعارف می‌کند. یک کسی تمام قامت بلند می‌شود، یک کسی چند قدم هم جلوتر می‌رود. یک کسی تا دم در او را استقبال می‌کند، می‌آورد. اینها همه‌اش تعظیم است، اما آیا همه‌اش یک نوع است؟ یکی ضعیف است، یکی قوی است. اهانت، تعظیم، اینها امور اعتباریه هستند و شدت و ضعف دارند. وقتی شدت و ضعف داشته باشند، می‌گوییم: طهارت هم یکی از آن اعتباریات است و شدت و ضعف دارد.

پس این معنی که امور اعتباریه قابل شدت و ضعف نیست، بالوجدان درست نیست. بله شدت و ضعف در امور تکوینی نمی‌شود. اما شدت و ضعف اعتباری می‌شود مثل این که مثلاً می‌گویند: او خیلی احترام کرد.

(سؤال... و پاسخ استاد:) در واجبات هم همین جور است، اعتبار و جوب شده است. می‌گویند: واجب، واجب اهم است. آنجا هم می‌شود. اگر آنجا کسی بگوید: نه، قوت در ملاک است، در وجوب هیچ فرقی نیست، یا در خطاب است که تکرار، تأکید شده است، مثل اینکه صلاة مکرراً خطاب دارد. اینجور می‌شود گفت. اما تعظیم و تحقیر و امثال ذلک اینها وجدانی هستند که امور اعتباری هستند، شدت و ضعف دارند منتها شدت و ضعفشان امر اعتباری است.

معنای طهور در آیه محل بحث...

عمده جوابی که در ما نحن فیه می‌شود گفت و باید گفت که طهور به معنای خیلی پاک نیست، این است که اطلاق خیلی پاک معنا ندارد مگر این که مراد این باشد که یعنی

نجس نمی شود. این خیلی پاک است چون نجس نمی شود. فرق بین خشب و ثوب و آب این است که کأن خشب، نجس می شود بدان جهت طهور نمی گویند. به آب طهور می گویند چون نجس نمی شود.

اگر خیلی پاک است، به این لحاظ باشد، نقض می شود به این که در روایات اطلاق شده است «التراب احد الطهورین» فرقی ما بین تراب و خشب نیست. همان طور که خشب به اصابت نجس، نجس می شود، تراب هم همین جور نجس می شود. هیچ فرقی ندارند. فقط میز و فرق تراب از خشب این است که تراب، مطهر است، طهوریت دارد هم از خبث هم از حدث. حدثش که تیمم است که معلوم است. اما از خبث هم مثل تعفیر، مثلاً باطن نعل را پاک می کند. «التراب احد الطهورین، جعل لی الارض مسجداً و طهوراً» این مطهریت دارد.

پس معلوم می شود که اگر طهور به معنای خیلی پاک باشد باید به ارض طهور اطلاق نشود چون ارض با خشب فرقی ندارد. باید مثلاً به بدن حیوان بگوییم: «الحیوان طهور» چون ان شاء الله خواهیم گفت: بدن حیوان نجس نمی شود ولو مشهور می گویند: بدن حیوان نجس می شود و به زوال عین، پاک می شود. خواهیم گفت که این حرف درست نیست. آن جایی که اصلاً عین ندارد، عین نجس نیست که نجس نمی شود. آن جا هم که عین دارد فقط عین، نجس است و الا بدن، نجس نمی شود. همان طور که اگر در ماء کز، قدر بیفتد، ماء کز نجس نمی شود آن قدر، مادامی که مستهلک نشده و موجود است قدر است بدن حیوان هم همین طور است.

دلیل بر صیغه مبالغه نبودن طهور

پس این که طهور به تراب اطلاق می شود و به بدن حیوان و بواطن انسان که نجس نمی شود طهور اطلاق نمی شود این کاشف قطعی است که طهور در این آیه مبارکه صیغه مبالغه نیست بلکه این طهور مثل وقود، مثل رسول است. وقود یعنی ما یتوقد به، رسول یعنی ما یرسل به، طهور یعنی ما یتطهر به یعنی آن چیزی که با آن، طهارت حاصل

می‌شود. ﴿و انزلنا من السماء ماءً طهوراً﴾ معنایش «و انزلنا من السماء ما يتطهر به» است. معنای مناسب با این آیه مبارکه، همان معنای فعلول مثل وقود و رسول و غیر ذلک از این استعمالات است. همان طور که در این استعمالات، رسول به معنای ما یرسل به است، وقود به معنای ما يتوقد به است، این هم به معنای ما يتطهر به است. در این صورت، دیگر آن حرف مشهور که می‌گویند: «الماء طاهر فی نفسه» و طهور را این جور تفسیر می‌کنند: «الطاهر فی نفسه المطهر لغيره» این معنا، خود معنای طهور نمی‌شود. طهور «ما يتطهر به» می‌شود. لازمه این ما يتطهر به بودن این است که اگر آب پاک بکند، یعنی خودش هم باید پاک باشد. لازمه ما يتطهر به بودن و ارتکاز این است که اگر خودش پاک نشود چطور چیز دیگر را پاک می‌کند؟! ارتکاز این است که ما يتطهر به که شد باید پاک بشود. این الطاهر فی نفسه، خود معنای طهور نیست. ﴿و انزلنا من السماء ماءً طهوراً﴾. لازمه عرفی است که ما يتطهر به که شد، باید پاک باشد. و لعل فقها هم که گفته‌اند: «الطاهر فی نفسه المطهر لغيره» نگفته‌اند که معنایش این است بلکه یعنی مراد از طهور این است متنها به نحو التزام و معنای مطابقی. و الحمد لله رب العالمین.